

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اجتهاد و تقلید

دروس:

هادی نجفی

به قلم:

مصطفی ال‌هدادی دستجردی

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: نجفی، هادی، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: اجتهاد و تقلید: دروس هادی نجفی / به قلم مصطفی الهدادی دستجردی.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۴۶۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۶۰-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۴۵۱] - ۴۶۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	: دروس هادی نجفی.
موضوع	: اجتهاد و تقلید Ijtihad and taqlid اجتهاد و تقلید — فتاها Ijtihad and taqlid — Fatwas
شناسه افزوده	: الله دادی دستجردی، مصطفی، ۱۳۶۰-
رده بندی کنگره	: BP۱۶۷
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۵۵۸۷۸۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

نام کتاب	: اجتهاد و تقلید
ناشر	: چتر دانش
دروس	: هادی نجفی
به قلم	: مصطفی الهدادی دستجردی
نوبت و سال چاپ	: اول - ۱۴۰۳
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۶۰-۳
قیمت	: ۳۲۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منبری جاوید(ار دیبهبشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

فهرست

پیشگفتار به قلم محرّر ۹

فصل نخست اجتهاد / ۱۳

گفتار نخست: معانی اجتهاد ۱۳

معنای لغوی ۱۳

معنای اصطلاحی ۱۳

معنای استعمالی ۱۴

معنای نخست: بذل جُهد و تلاش فکری ۱۴

معنای دوم: استنباط حکم براساس تفکر در ادلّه شرعی ۲۸

معنای سوم: نوعی ملکه نفسانی بر استنباط حکم ۳۴

گفتار دوم: معانی تفقه ۳۶

معنای لغوی ۳۶

معنای عرفی و اصطلاحی ۳۸

گفتار سوم: پیش‌نیازهای تفقه ۶۰

نوع نخست: علوم ادبی و بلاغی ۶۲

نوع دوم: شناخت حدیث و روایت آن ۶۵

نوع سوم: علم رجال ۷۶

نوع چهارم: وقوف به آراء و نظرات عامه (فقه مقارن) ۸۶

نوع پنجم: تفسیر قرآن ۸۹

نوع ششم: دانش اصول فقه ۹۰

گفتار چهارم: آثار اجتهاد ۹۳

(۱) إفتاء (اظهار نظر در فروع فقهی) ۹۳

(۲) قضاوت ۱۱۰

گفتار پنجم: تجزّی ۱۳۵

- ۱۳۵ ماهیت تجزیّی
- ۱۳۷ دیدگاه محقق خراسانی قدس سره و نقد آن
- ۱۳۸ احکام تجزیّی

فصل دوم: تخطئه و تصویب / ۱۴۴

- ۱۴۴ گفتار نخست: تصویب
- ۱۴۵ تصویب اشعری
- ۱۴۶ تصویب معتزلی
- ۱۴۶ دیدگاه محقق خراسانی قدس سره و نقد آن
- ۱۵۱ گفتار دوم: تخطئه
- ۱۵۱ ادلّه اثبات تخطئه
- ۱۵۶ موارد وجود مصلحت در جعل طرق و امارات و اصول
- ۱۵۷ دیدگاه محقق خوئی قدس سره و نقد آن

فصل سوم: تبدل رأی مجتهد / ۱۶۰

- ۱۶۰ دیدگاه محقق خراسانی قدس سره
- ۱۶۱ ادلّه محقق خراسانی قدس سره بر دیدگاهشان
- ۱۶۴ ادامه بیان محقق خراسانی قدس سره
- ۱۷۰ مسأله: قول به اجزاء در غیر نماز
- ۱۷۰ دیدگاه محقق یزدی قدس سره
- ۱۷۲ ادلّه قول به اجزاء

فصل چهارم: احتیاط / ۱۷۸

- ۱۷۸ تعریف احتیاط
- ۱۷۸ مطلب نخست
- ۱۷۹ مطلب دوم
- ۱۸۰ مطلب سوم
- ۱۸۲ گفتار نخست: احتیاط در معاملات
- ۱۸۵ گفتار دوم: احتیاط در عبادات
- ۱۸۵ (۱) عدم استلزام تکرار عمل
- ۱۸۶ دیدگاه محقق نائینی قدس سره
- ۱۸۸ (۲) استلزام تکرار عمل
- ۱۹۲ فرع

فصل پنجم: تقلید / ۱۹۶

- گفتار نخست: تعریف تقلید ۱۹۶
- تعریف لغوی ۱۹۶
- تعاریف اصطلاحی ۱۹۶
- گفتار دوم: ادلّه تقلید ۱۹۸
- دلیل عقلی ۱۹۸
- دلیل شرعی ۱۹۹
- ادلّه جواز تقلید از دیدگاه محقق خراسانی قدس سره ۲۰۲
- بررسی ادلّه محقق خراسانی قدس سره ۲۱۴
- عمل به احتیاط در صورت فقدان دلیل بر تقلید ۲۱۶
- توهم و دفع آن ۲۱۸
- ادلّه نقلی بر جواز تقلید ۲۲۰
- مناقشه در برخی ادلّه جواز تقلید ۲۶۰
- گفتار سوم: تقلید از أعلم ۲۶۴
- دلیل اعتبار حجّیت قول أعلم ۲۶۶
- (ب) عدم احراز اختلاف با وجود احتمال آن ۲۶۸
- روایات دالّ بر اعتبار قول أعلم و آفقه ۲۶۹
- فروع ۲۷۴
- گفتار چهارم: اشتراط حیات در مجتهد ۲۷۹
- بیان شیخ الرئیس و نقد آن ۲۸۳
- دیدگاه مختار ۲۹۶
- تقلید استمراری از مجتهد متوقّی اعلم یا محتمل الاعلمیة ۲۹۷

فصل ششم: فروع / ۳۰۰

- فرع نخست: عدول از مجتهد متوقّی به زنده ۳۰۰
- دیدگاه نخست ۳۰۰
- دیدگاه دیگر ۳۰۱
- فرع دوم: عدول از مجتهد زنده به زنده ۳۰۳
- فرع سوم ۳۰۴
- بیان محقق یزدی قدس سره ۳۰۴
- تفصیل محقق خوئی قدس سره ۳۰۴
- فرع چهارم: جواز یا عدم جواز بقاء بر تقلید از مجتهد متوقّی ۳۰۸

- الف) مواردی که نظر مجتهد زنده و مجتهد متوقّی یکسان باشد..... ۳۰۹
- ب) مواردی که نظر مجتهد زنده و مجتهد متوقّی اختلاف باشد..... ۳۰۹
- ج) مواردی که فتوای مجتهد متوقّی بر جواز بقای ولی فتوای مجتهد زنده بر وجوب بقاء باشد..... ۳۱۰
- د) مواردی که فتوای مجتهد متوقّی بر وجوب بقاء است ولی فتوای مجتهد زنده بر جواز بقاء باشد..... ۳۱۲
- ه) مواردی که فتوای هر دو مجتهد زنده و متوقّی بر وجوب بقاء باشد..... ۳۱۲
- و) مواردی که فتوای مجتهد زنده بر حرمت بقای ولی فتوای مجتهد متوقّی بر جواز یا وجوب بقاء باشد..... ۳۱۳
- و) مواردی که فتوای مجتهد زنده بر حرمت بقای ولی فتوای مجتهد متوقّی بر جواز یا وجوب بقاء باشد..... ۳۱۳
- فرع پنجم: عمل جاهل**..... ۳۱۴
- اعمال جاهل مقصّر ملتفت..... ۳۱۴
- اعمال جاهل قاصر یا جاهل مقصّر غافل..... ۳۱۵
- دو مقام بحث در مسأله..... ۳۱۵
- فرع ششم: عدم تقلید از مفضول**..... ۳۲۱
- فرع هفتم: تقلید از غیر مجتهد**..... ۳۲۳
- فرع هشتم: طرق شناخت اجتهاد مجتهد**..... ۳۲۴
- الف) علم وجدانی..... ۳۲۴
- ب) اطمینان و وثوق اهل خبره..... ۳۲۵
- ج) گواهی عدلین (بینه) یا عدل..... ۳۲۵
- د) شیاع و فراگیری..... ۳۲۹
- فرع نهم: ظنّ به اعلمیت**..... ۳۳۰
- فرع دهم: شروط مرجع تقلید**..... ۳۳۳
- (۱) بلوغ و عقل..... ۳۳۴
- (۲) عدالت..... ۳۳۶
- (۳) ایمان..... ۳۵۴
- (۴) مردبودن..... ۳۵۷
- (۵) حرّیت..... ۳۶۲
- (۶) اجتهاد مطلق..... ۳۶۳
- (۷) زنده بودن..... ۳۶۴
- (۸) اعلمیت..... ۳۶۴

۳۶۴ حلال‌زادگی
۳۶۵ (۱۰) عدم دنیاطلبی
۳۶۶ تنبیه
۳۶۸ فرع یازدهم: زوال شروط مرجعیت
۳۶۹ فرع دوازدهم: تقلید از غیر مجتهد جامع الشرائط
۳۷۰ فرع سیزدهم
۳۷۱ فرع چهاردهم: واجبات بر مکلف
۳۷۳ (الف) علم به اجزاء
۳۷۳ (ب) علم به شرایط
۳۷۳ (ج) علم به موانع (قواطع)
۳۷۸ فرع پانزدهم
۳۷۸ (۱) وجوب یادگیری مسائل شک و سهو نماز
۳۷۹ (۲) وجوب یادگیری مسائل غالب الابتلاء
۳۷۹ (۳) بطلان نماز در فرض اطمینان به ابتلاء و عدم تعلّم
۳۸۱ بیان شیخ اعظم انصاری <small>قدس سره</small> و نقد آن
۳۸۳ فرع شانزدهم: تقلید در مستحبات و مکروهات و مباحات
۳۸۶ فرع هفدهم
۳۸۸ فرع هجدهم: تبدل رأی مجتهد
۳۸۹ فرع نوزدهم: عدول از فتوا
۳۹۰ فرع بیستم: تبعیض در تقلید
۳۹۲ اشکال محقق خوئی <small>قدس سره</small> و پاسخ آن
۳۹۵ فرع بیست و یکم
۳۹۶ فرع بیست و دوم
۳۹۸ فرع بیست و سوم: راه‌های بدست آوردن فتوای مجتهد
۳۹۸ (۱) شنیدن فتوی از مجتهد
۳۹۸ (۲) خبر دادن دو مرد عادل
۳۹۹ (۳) خبر دادن یک مرد عادل یا یک راستگوی مورد اطمینان
۴۰۰ (۴) یافتن در رساله عملیه
۴۰۲ فرع بیست و چهارم: تقلید از غیر اعلم
۴۰۲ (الف) تقلید از غیر مجتهد
۴۰۳ (ب) تقلید از غیر اعلم

- ۴۰۳ (ج) تقلید از اعلم ماضی.....
- ۴۰۵ فرع بیست و پنجم: تقلید در احتمال اعلامیت چند مجتهد
- ۴۰۵ (۱) امکان احتیاط.....
- ۴۰۶ (۲) عدم امکان احتیاط.....
- ۴۰۸ فرع بیست و ششم
- ۴۰۹ فرع بیست و هفتم: علم به عدم تقلید در عبادات و معاملات
- ۴۰۹ (الف) علم به کیفیت عمل.....
- ۴۱۰ (ب) عدم علم به کیفیت عمل.....
- ۴۱۲ دیدگاه محقق نائینی رحمته و نقد آن.....
- ۴۱۴ حکم عبادات بدون تقلید.....
- ۴۱۵ حکم معاملات بدون تقلید.....
- ۴۱۹ فرع بیست و هشتم: شک در تقلید
- ۴۲۰ (۱) احراز طریق معتبر در تقلید از همان ابتداء.....
- ۴۲۰ (۲) احراز طریق معتبر در بقاء تقلید.....
- ۴۲۲ فرع بیست و نهم: شک در شرایط مجتهد
- ۴۲۲ (۱) یقین به وجود شرایط در مرجع و سپس شک در آن.....
- ۴۲۲ (۲) در موارد شبهه حکمیه.....
- ۴۲۴ (۳) در موارد قاعده یقین.....
- ۴۲۷ فرع سی‌ام: حرمت افتاء و قضاوت برای نااهل
- ۴۲۸ (۱) حرمت افتاء بر غیر مجتهد.....
- ۴۳۰ (۲) حرمت افتاء بر مجتهد غیر جامع شرایط.....
- ۴۳۵ (۳) حرمت طرح دعوا و گواهی نزد غیر مجتهد.....
- ۴۴۱ دیدگاه مختار.....
- ۴۴۲ فرع سی و یکم
- ۴۴۲ راه‌های تصحیح اعمال گذشته.....
- ۴۴۴ وظیفه نسبت به اعمال آینده.....
- ۴۴۵ فرع سی و دوم: وجوب تقلید از اعلم
- ۴۴۷ فرع سی و سوم: خطا در نقل فتوا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار به قلم محرّور

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ
الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
أَجْمَعِينَ.

یکی از مباحث مهم در علم اصول فقه، راجع به اجتهاد و تقلید است و برخی از دانشمندان اسلامی، به‌ویژه متکلمان و فقیهان و اصولیان، رساله یا کتابی مستقل درباره آن نگاشته‌اند. واژه اجتهاد به مفهوم سعی رسا و اهتمام بی‌دریغ و تکاپوی مستمر و پیوسته برای دستیابی به هدف است، و نیز تلاش توأم با رنج و سختی را گویند. این کلمه در اصطلاح به معنای قدرت علمی کسی بر استنباط احکام دینی از روی ادلّه و منابع مربوط به آن می‌باشد.^۱ واژه تقلید، به معنای قلاده بر گردن دیگری انداختن، گردن‌بند به گردن انداختن، و در امور شرعی و عبادات، از مجتهدی تقلید کردن

۱. منتهی الاصول، ج ۲، ص ۶۳۰.

است. این کلمه در اصطلاح برخی اصولیان و فقهاء به معنای التزام عملی به فتوای مجتهد یا تطبیق وظایف دینی مطابق با فتوای مجتهد زنده است. به عبارتی دیگر عمل کردن به فتوای مجتهد در احکام شرعی، تقلید نامیده می‌شود.

تقلید از مجتهد نوعی پیروی عالمانه و آگاهانه است و تعبد محض محسوب نمی‌شود و آنچه در اسلام ممنوع است، تقلید کورکورانه و ناآگاهانه در امور منفی و ناپسند می‌باشد. به عبارتی روشن‌تر تقلید از مجتهد، در واقع رجوع به متخصص آگاه است، زیرا مکلف می‌داند که از طرفی باید بر انجام برخی احکام اهتمام ورزد و از جهتی دیگر باید احکامی را ترک کند.

برای این که مکلف یقین کند به تکالیفش عمل کرده است سه راه پیش رو دارد. نخست اینکه خودش، مجتهد شود و پس از طی مقدمات و تفحص در قرآن و سنت و قواعد فقه و اصول، مسائل شرعی را یکی پس از دیگری استخراج کرده و به آن عمل کند. دوم اینکه از تمام نظرات فقهاء آگاهی داشته و بر طبق فتوایی عمل کند که یقین نماید روش احتیاط را در پیش گرفته و تکلیفش را انجام داده است. راه سوم آن است که از مجتهدی آگاه و جامع شرایط تقلید کند.

تقلید مذکور یک روش و شیوه عقلانی است که همه دانایان و حکیمان آن را پذیرفته‌اند. تمام افراد بشر برای رفع احتیاجات ضروری خود که قادر به تأمین آن نیستند، باید به فرد خبره و متخصص در آن مراجعه کنند؛ به عنوان نمونه کسی که بیمار است و قدرت درمان خویش را ندارد باید به پزشک مراجعه کند. در مورد احکام شرعی نیز باید به فقیه جامع شرایط رجوع کرد.

تقلید و رجوع به کارشناس در هر کاری یک سیره و سنت اجتماعی در میان عقلاء و خردمندان است که ادیان الهی نیز آن را

پذیرفته و امضاء کرده‌اند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است؛ إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَرِضٌ فَقَالَ: لَا أَتَدَاوِي حَتَّى يَكُونَ الَّذِي أَمْرَضَنِي هُوَ الَّذِي يَشْفِينِي فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ لَا أَشْفِيكَ حَتَّى تَتَدَاوِيَ فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّي.^۱ یکی از پیامبران بیمار شد، پس گفت: خود را درمان نمی‌کنم تا همو که بیمارم کرده است شفایم دهد. خداوند تعالی به او وحی کرد که تا خود را درمان نکنی شفایت ندهم، زیرا شفا از من است.

در این نوشتار، خوانندگان عزیز، بحث اجهد و تقلیدی را که تحریر صاحب این قلم از دوره دوم دروس خارج اصول استاد معظم حضرت آیه الله آقای حاج شیخ هادی نجفی (رحمته الله) از تاریخ ۱۴۰۱/۳/۲۳ تا ۱۴۰۱/۱۲/۲۲ در طی هشتاد و یک جلسه درسی در حوزه علمیه صدر بازار اصفهان صانها الله تعالی عن الحدثن ایراد و القاء شده است را پیگیری می‌نمایند. قابل ذکر است که صوت این دروس بر روی وبگاه استاد عزیز و محترم به آدرس «Alnajafi.ir» بارگزاری شده و در صورت تعارض یا ابهام در این نوشتار، صوت استاد ملاک می‌باشد. امید است که این کوشش مورد رضایت و خشنودی مولایمان حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) و استفاده علماء و فضلاء و فرهیختگان قرار گیرد.

چنانچه براین نوشتار ثوابی مترتب گردد، آن را به محضر سرور کائنات پیامبر خدا حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و رئیس مذهب تشیع، امام بحق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) تقدیم می‌کنم.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۷، باب ۴، ابواب الإحتضار.

فصل نخست اجتهاد

گفتار نخست: معانی اجتهاد

معنای لغوی

اجتهاد در لغت به دو معنای زیر آمده است.
الف) از ماده جهد؛ یعنی تلاش و کوشش بسیار و صرفِ طاقت.
ب) از ماده جهد؛ یعنی تحمّل مشقّت و سختی.

معنای اصطلاحی

جناب علم‌الهدی، شریف مرتضی رحمتهما معنای اجتهاد اصطلاحی را از ماده جهد دانسته و می‌گوید: فَأَمَّا الاجْتِهَادُ، فمَوْضُوعٌ فِي اللُّغَةِ لِبَدْلِ الوُسْعِ وَالطَّاقَةِ فِي الفِعْلِ الَّذِي يُلْحَقُ فِي التَّوَصُّلِ إِلَيْهِ بِالمَشَقَّةِ، كَحَمْلِ الثَّقِيلِ وَمَا جَرَى مَجْرَاهُ ثُمَّ اسْتُعْمِلَ فِيهَا يُتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى الأحْكَامِ مِنَ الأدلَّةِ عَلَى وَجْهِ يُشَقُّ^۱.

یعنی اجتهاد عبارت است از تلاش و کوشش برای رسیدن و دست‌یافتن به فعلی که نیاز به تحمّل زحمت و رنج دارد. مثل حمل و

۱. الذریعه؛ ج ۲، ص ۶۷۲.

برداشتن جسم سنگین و مانند آن. اجتهاد در اصطلاح، نوعی تلاش و عملیاتی است که بوسیله آن و با زحمت، به احکام شرعی از روی ادله‌ی آن دست پیدا می‌شود.

معانی استعمالی

لفظ اجتهاد برای دو معنای زیر استعمال می‌شود:

معنای نخست: بذل جُهد و تلاش فکری

این معنا خود شامل دو مورد زیر است.

(۱) بذل الجُهد و الطّاقة

به‌کارگیری تمام تلاش در عمل به احکام به گونه‌ای که از آن به اجتهاد عملی تعبیر می‌شود و البته این معنا در روایات نیز به‌کار رفته است که تعدادی از آنها به شرح زیر می‌باشند.

الف) قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ألا و إنَّ لكلَّ مأمومٍ إماماً يقتدي به و يستضيءُ بنورِ علمه، ألا و إنَّ إمامكم قد اكتفى من دُنياهُ بطمرية، و من طعمه بقرصيه، ألا و إنَّكم لا تقدرون على ذلك، و لكنَّ أعينوني بوع و اجتهاد، و عفة و سداد.^۱

امام علی عليه السلام فرمودند: هان! هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می‌کند و از نور دانشش پرتو می‌گیرد. بدانید که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و فرسوده و از خوراکش به دو گِردۀ نان بسنده کرده است. البته شما از عهده چنین کاری بر نمی‌آیید، اما با پارسایی و سخت‌کوشی [در عبادت] و عفت و درستکاری مرا یاری

۱. نهج البلاغة، نامه ۴۵.

رسانید.

(ب) قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عليه السلام: كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بَغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْإِجْتِهَادَ وَالصَّدَقَ وَالْوَرَعَ.^۱

امام صادق عليه السلام فرمودند: مردم را به غیر از زبانتان به خوبی فراخوانید، باید در شما کوشش، راستی و پارسایی ببینند.

(ج) وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بَغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْخَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ.^۲

امام صادق عليه السلام فرمودند: مردم را به غیر از زبانتان به خوبی‌ها فراخوانید، باید در شما پارسایی، کوشش و نماز و خوبی‌ها را ببینند، چرا که پایبندی به این موارد موجب جلب آنها به دین و مذهب می‌شود.

(د) مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدِ بْنِ هِلَالِ الثَّقَفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعَ وَالْإِجْتِهَادِ.^۳

امام صادق عليه السلام در حدیثی طولانی به هلال ثقفی فرمودند: تو را به رعایت تقوای الهی و پرهیزکاری و دوری از شبهات و تلاش و کوشش در انجام فرمان الهی توصیه و سفارش می‌کنم.

علامه مجلسی قدس سره در بحارالانوار بابی را تحت عنوان «باب

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۶۲، ح ۱، باب ۱۰۸، ابواب العشرة.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۷۶، ح ۲، باب ۱۶، ابواب مقدمات العبادة.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱ ص ۸۵، ح ۴، باب ۲۰، ابواب مقدمات العبادة.

الإجتهد و الحثّ علی العمل» گشوده‌اند که به معنای اجتهاد و تشویق در عمل و کردار است.^۱ نیز در سفینه البحار در ماده «جهد» روایاتی در این معنا مورد استناد قرار گرفته است.^۲

(۲) تلاش فکری برای استخراج و استنباط احکام شرعی

معنای دیگر اجتهاد، تلاش فکری برای استخراج و استنباط احکام شرعی از نظر اثبات یا نفی آن است، لذا به معنای وجود یا عدم چنین حکمی در شریعت مقدّسه می‌باشد.

باید گفت: اجتهاد به معنای مذکور به حسب ازمان و اصطلاح اصولیان، موارد دیگری را نیز در بردارد که به شرح زیر می‌باشد.

الف) اجتهاد در قرون اولیه در معنای قیاس استعمال شده لکن در مذهب حقه شیعه مورد نفی قرار گرفته است.

ب) گاهی نیز اجتهاد به معنای قیاس و مانند آن - مثل استحسان و استصلاح و سدّ ذاریع (به معنای جلوگیری از سوء استفاده از احکام الهی) به کار رفته است که مجموع آن به عنوان «القول بالرّای» شناخته و نامیده می‌شود.

شافعی در رساله اصول فقه خود می‌گوید: مَا الْقِيَاسُ؟ أَهْوُ الاجْتِهَادِ أَمْ هُمَا مُفْتَرَقَانِ؟ قُلْتُ: هُمَا إِسْمَانِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ.^۳ یعنی؛ قیاس چیست؟ آیا همان اجتهاد است یا با آن متفاوت می‌باشد؟ می‌گویم: اجتهاد و قیاس، دو نام برای یک معنا هستند.

قابل ذکر است که در روایات فریقین معنای مذکور استعمال شده

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۶۰.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۱۱، ماده جهد.

۳. اصول الفقه (للامام الشافعی)، ص ۴۷۷.

است و مورد ذم و نهی قرار گرفته که به عنوان نمونه به موارد زیر اشاره می‌شود.

روایات خاصه

از طریق شیعه روایات زیر نقل شده است:

(الف) عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُرْتَضَى فِي رِسَالَةِ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ نَقْلًا مِنْ تَفْسِيرِ التُّعْمَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: وَ أَمَّا الرَّدُّ عَلَيَّ مَنْ قَالَ بِالْأَجْتِهَادِ فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ كُلَّ مُجْتَهِدٍ مُصِيبٌ عَلَيَّ أَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ إِنَّهُمْ مَعَ أَجْتِهَادِهِمْ أَصَابُوا مَعْنَى حَقِيقَةِ الْحَقِّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَنََّّهُمْ فِي حَالِ أَجْتِهَادِهِمْ يَنْتَقِلُونَ عَنِ اجْتِهَادٍ إِلَى اجْتِهَادٍ.^۱

جابر گوید: امام صادق (عليه السلام) از پدرانشان از امیرمؤمنان علی (عليه السلام) در حدیثی طولانی فرمودند: اما رد بر کسانی که معتقد به اجتهاد هستند آنکه، آنان می‌گویند هر مجتهدی در اجتهاد خود مصیب بوده و راه صواب را در پیش گرفته است. در حالی که خودشان باور ندارند که به آن معنای حقیقی که مقصود خدای متعال است دست یافته باشند، چرا که وقتی اجتهاد می‌کنند، از نظر و دیدگاهی به نظر دیگر منتقل می‌شوند.

(ب) بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ مَيْسَرَةَ بْنِ شُرَيْحٍ قَالَ شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَ هُوَ فِي حَلَقَةٍ فِيهَا نَحْوُ مِنْ مِائَتَيْ رَجُلٍ وَ فِيهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُبْرُمَةَ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ نَقْضِي بِالْعِرَاقِ فَتَقْضِي

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، صص ۵۶-۵۲، ح ۳۸، باب ۶، ابواب صفات القاضي.

مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ تَرُدُّ عَلَيْنَا الْمَسْأَلَةَ فَنَجْتَهُدُ فِيهَا بِالرَّأْيِ قَالَ فَأَنْصَتَ النَّاسُ جَمِيعٌ مِّنْ حَضَرَ لِلْجَوَابِ وَ أَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ عَلَى يَمِينِهِ يُحَدِّثُهُمْ فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ تَرَكُوا الْإِنْصَاتَ ثُمَّ تَحَدَّثُوا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ ابْنَ شُبْرُمَةَ قَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا قُضَاةُ الْعِرَاقِ وَ إِنَّا نَقْضِي بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ إِنَّهُ تَرُدُّ عَلَيْنَا أَشْيَاءَ وَ نَجْتَهُدُ فِيهَا الرَّأْيِ قَالَ فَأَنْصَتَ جَمِيعٌ النَّاسِ لِلْجَوَابِ وَ أَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ عَلَى يَسَارِهِ يُحَدِّثُهُمْ فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ تَرَكُوا الْإِنْصَاتَ ثُمَّ إِنَّ ابْنَ شُبْرُمَةَ سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ عَادَ لِمِثْلِ قَوْلِهِ فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَيُّ رَجُلٍ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ كَانَ عِنْدَكُمْ بِالْعِرَاقِ وَ لَكُمْ بِهِ خَبْرٌ قَالَ فَأَطْرَاهُ ابْنُ شُبْرُمَةَ وَ قَالَ قَوْلًا عَظِيمًا فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أُمِّي أَنْ يُدْخَلَ فِي دِينِ اللَّهِ الرَّأْيِ وَ أَنْ يَقُولَ فِي شَيْءٍ مِّنْ دِينِ اللَّهِ بِالرَّأْيِ وَ الْمُقَائِسِ فَقَالَ أَبُو سَاسَانَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي يَا أَبَا سَاسَانَ لَمْ يَدْعُنِي صَاحِبُكُمْ ابْنُ شُبْرُمَةَ حَتَّى أَجَبْتُهُ ثُمَّ قَالَ لَوْ عَلِمَ ابْنُ شُبْرُمَةَ مِنْ أَيْنَ هَلَكَ النَّاسُ مَا دَانَ بِالْمُقَائِسِ وَ لَا عَمَلٍ بِهَا.^۱

ابن شریح می گوید: امام صادق (علیه السلام) را در میان حدود دویست نفر در مسجد «خیف» دیدم که در میان آنان ابن شبرمه نیز حضور داشت. او عرض کرد: یا اباعبدالله! ما در عراق قاضی هستیم و طبق کتاب و سنت قضاوت می کنیم و مسأله‌ای که بر ما وارد می شود را با رأی خود

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۱۴.

اجتهاد می‌کنیم. راوی گوید: مردم همه ساکت شدند تا جواب بشنوند. لکن امام صادق (علیه السلام) با کسانی که در سمت راست ایشان بودند، مشغول صحبت شدند. مردم هم به طرف همدیگر آمده. سکوت را شکسته و خیلی حرف زدند. پس ابن شبرمه همان کلام قبلی خویش را تکرار کرد. مردم برای شنیدن جواب امام ساکت شدند، ولی حضرت این بار به کسانی روی آورد که سمت چپ ایشان بودند و با آنان صحبت فرمود. مردم هم سکوت را شکسته و ابن شبرمه ساکت شد. او سؤالش را برای دفعه سوم تکرار کرد. حضرت فرمود: ای مرد! علی بن ابی طالب (علیه السلام) که در عراق بود و شما او را می‌شناختید، چگونه مردی بود؟ ابن شبرمه در مدح علی بسیار گفت، حضرت فرمود: علی (علیه السلام) ابا داشت از اینکه در دین خدا قیاس را داخل کند و همچنین آن حضرت از اینکه مسأله‌ای از احکام دینی را به رأی و قیاس گوید و با آن حکم شود، امتناع می‌نمود. ابوساسان می‌گوید: شب بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم. حضرت (علیه السلام) فرمود: ابن شبرمه مرا رها نکرد تا اینکه پاسخش را دادم و اگر ابن شبرمه می‌دانست که مردم از چه راهی هلاک می‌شوند، قیاس را مشروع ندانسته و به آن عمل نمی‌کرد.

ج) أَبِي عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي رِسَالَتِهِ إِلَى أَصْحَابِ الرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ دَعَا غَيْرَهُ إِلَى دِينِهِ بِالْإِزْتِيَاءِ وَالْمَقَائِيسِ لَمْ يُنْصَفْ وَلَمْ يُصَبَّ حَظُّهُ لِأَنَّ الْمَدْعُوَّ إِلَى ذَلِكَ لَا يَخْلُو أَيْضاً مِنَ الْإِزْتِيَاءِ وَالْمَقَائِيسِ وَمَتَى مَا لَمْ يَكُنْ بِالِدَّاعِي قُوَّةً فِي دُعَائِهِ عَلَى الْمَدْعُوِّ لَمْ يُوْمَنْ عَلَى الدَّاعِي أَنْ يَحْتَاجَ إِلَى الْمَدْعُوِّ بَعْدَ قَلِيلٍ لِأَنَّ قَدْ رَأَيْنَا الْمُتَعَلَّمَ الطَّالِبَ رَبِّهَا كَانَ فَائِزاً لِلْمُعَلِّمِ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ وَ رَأَيْنَا الْمُعَلَّمَ الدَّاعِي رَبِّهَا احتاجَ فِي رَأْيِهِ إِلَى رَأْيِ مَنْ يَدْعُو وَ فِي ذَلِكَ تَحْيِيرَ الْجَاهِلُونَ وَ شَكَّ الْمُرتَابُونَ وَ ظَنَّ الظَّانُونَ وَ لَوْ

كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ جَائِزًا لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ الرَّسُلَ بِهَا فِيهِ الْفَضْلُ وَلَمْ يَنْهَ عَنِ الْهَزْلِ
وَلَمْ يَعْجِبِ الْجَهْلَ وَ لَكِنَّ النَّاسَ لَمَّا سَفِهُوا الْحَقَّ وَ غَمَطُوا النِّعْمَةَ وَ اسْتَعْنَوْا
بِجَهْلِهِمْ وَ تَدَابِيرِهِمْ عَنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ اكْتَفَوْا بِذَلِكَ دُونَ رُسُلِهِ وَ الْقَوَامِ بِأَمْرِهِ
وَ قَالُوا لَا شَيْءَ إِلَّا مَا أَدْرَكَتْهُ عُقُولُنَا وَ عَرَفْتَهُ أَلْبَابُنَا فَوَلَّاهُمْ اللَّهُ مَا تَوَلَّوْا وَ
أَهْمَلَهُمْ وَ خَذَهُمْ حَتَّى صَارُوا عَبْدَةً أَنْفُسِهِمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ لَوْ كَانَ
اللَّهُ رَضِيَ مِنْهُمْ اجْتِهَادَهُمْ وَ اِزْتِيَاءَهُمْ فِيمَا ادَّعَوْا مِنْ ذَلِكَ لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ إِلَيْهِمْ
فَاصِلًا لِمَا بَيْنَهُمْ وَ لَا زَاجِرًا عَنْ وَضْفِهِمْ وَ إِنَّمَا اسْتَدَلَّلْنَا أَنَّ رَضِيَ اللَّهُ غَيْرُ
ذَلِكَ بِبِعْثَةِ الرَّسُلِ بِالْأُمُورِ الْقِيَمَةِ الصَّحِيحَةِ وَ التَّحْذِيرِ عَنِ الْأُمُورِ الْمُشْكَلَةِ
الْمُفْسِدَةِ ثُمَّ جَعَلَهُمْ أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ الْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ بِأُمُورٍ مَحْجُوبَةٍ عَنِ
الرَّأْيِ وَ الْقِيَاسِ فَمَنْ طَلَبَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بِقِيَاسٍ وَ رَأْيٍ لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا
وَ لَمْ يَبْعَثِ رَسُولًا قَطُّ وَ إِنْ طَالَ عُمُرُهُ قَابِلًا مِنَ النَّاسِ خِلَافَ مَا جَاءَ بِهِ
حَتَّى يَكُونَ مَتَّبُوعًا مَرَّةً وَ تَابِعًا أُخْرَى وَ لَمْ يُرَ أَيُّضًا فِيمَا جَاءَ بِهِ اسْتِعْمَلَ رَأْيًا وَ
لَا مَقْيَاسًا حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ وَاضِحًا عِنْدَهُ كَالْوَحْيِ مِنَ اللَّهِ وَ فِي ذَلِكَ دَلِيلٌ
لِكُلِّ ذِي لُبٍّ وَ حِجْبِي إِنْ أَصْحَابَ الرَّأْيِ وَ الْقِيَاسِ مُحْطُتُونَ مُدْحِضُونَ وَ
إِنَّمَا الْإِخْتِلَافُ فِيمَا دُونَ الرَّسُلِ لَا فِي الرَّسُلِ فَإِيَّاكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ أَنْ تَجْمَعَ
عَلَيْكَ خَصْلَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا الْقَذْفُ بِهَا جَاشَ بِصَدْرِكَ وَ اتَّبَاعَكَ لِنَفْسِكَ إِلَى
غَيْرِ قَصْدٍ وَ لَا مَعْرِفَةٍ حَدٍّ وَ الْأُخْرَى اسْتِعْنَاؤُكَ عَمَّا فِيهِ حَاجَتُكَ وَ تَكْذِيبُكَ
لِمَنْ إِلَيْهِ مَرَدُّكَ وَ إِيَّاكَ وَ تَرَكَ الْحَقَّ سَامَةً وَ مَلَالَةً وَ انْتِجَاعَكَ الْبَاطِلَ جَهْلًا وَ

ضَلَالَةٌ لِأَنَّا لَمْ نَجِدْ تَابِعاً لَهُوَ أَهْ جَائِزاً عَمَّا ذَكَرْنَا قَطُّ رَشِيداً فَانظُرْ فِي ذَلِكَ.^۱

راویانی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده‌اند که حضرت در رساله خویش به قیاس‌گرایان چنین گوشزد نمود: هر کس مردم را با رأی و قیاس به دین خود دعوت کند، بهره‌ای از انصاف نداشته، چون دعوت‌شده به قیاس نیز رأی دارد، بدیهی است که وقتی دعوت‌کننده نسبت به دعوت‌شده به قیاس امتیازی نداشته باشد، ایمن از این نیست که بعد از زمان اندکی خود به دعوت‌شده نیازمند شود، چه آن که ما بسیار دیده‌ایم که دانش‌آموز بر معلم خود - ولو بعد از مدتی - چیره می‌شود و چه بسا معلم دعوت‌کننده به رای و قیاس به رأی دعوت‌شده نیازمند شود و اینجاست که جاهلان حیران می‌شوند و اهل شک به سرگردانی می‌افتند و گمان‌ورزان گمانه‌زنی می‌کنند! اگر قیاس نزد خدا جائز بود، نیازی نبود که پیامبران را بفرستد و یا از شوخی نهی نموده، جهل و نادانی را عیب بداند؛ ولی مردم حق و نعمت را ناچیز و سفیهانه شمرد، جاهلانه خود را از علم خدا و فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بی‌نیاز دانسته، گفتند: غیر از درک و شناختِ مثلِ ما چیزی وجود ندارد. خداوند آنان را به خود وا گذاشت و بی‌مقدار نمود تا اینکه ناآگاهانه بنده خودشان شدند. اگر اجتهاد و رأی آن‌ها مورد رضایت خدا بود، پیامبران را نمی‌فرستاد تا فصل‌الخطاب در میان آنان باشند و آن‌ها را از قیاس نهی کنند، ولی چون خداوند پیامبران را به اموری ارزشمند و صحیح برانگیخت و از امورِ مشکل و مفسده برانگیز برحذر داشت، آنان را دروازه و راهنمایان به اموری قرار داد که از دسترس رأی و قیاس بیرون است. طلب حکم خداوند به وسیله قیاس و رأی جز به دوری بیشتر از خداوند نمی‌انجامد. و خداوند هرگز پیامبری را - اگر چه

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۱۳.

عمری طولانی کرده - نفرستاده تا بر خلاف آنچه از جانب خداوند آورده، چیزی را از رأی و نظر مردم بپذیرد تا این که گاه در مقام متبوع و پیروی شده باشد و گاه در مقام تابع و پیروی کننده، و هرگز دیده نشده است که در آنچه به عنوان احکام خداوند ارائه می کند، رأی و قیاس را به کار برده باشد به گونه ای که حکم وحی را داشته باشد. همه مطالب فوق دلیل کافی برای هر خردمندی است تا دریابد که اصحاب رأی و قیاس خطاکار و باطلند. در بین پیامبران هیچ اختلافی وجود ندارد، اختلاف در میان کسانی بروز می کند که از دایره رسولان بیرون باشند، ای شنونده! از دو خصلت پرهیز: نخست: مبدا از آنچه مقبولت می افتد، بدون قصد و شناخت، در دام پیروی از نفس بیفتی! دوم: مبدا از کسی که به او نیاز داشته و مرجع توسست، احساس بی نیازی کنی یا او را تکذیب نمایی. پرهیز از ترک حق از روی خستگی، و اینکه از روی نادانی چیزی از باطل را بخواهی؛ زیرا آنکه پیرو هوای نفس و متجاوز از گفتار ما باشد، هرگز رشديافته نخواهد بود. در این باره دقت نما.

روایات عامه

از طریق عامه و اهل سنت نیز روایات زیر نقل شده است:

الف) ابوداود در سنن خود نقل کرده؛ حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي عَوْنٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ عَمْرٍو وَابْنِ أَخِي الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ، عَنْ أَنَسٍ مِنْ أَهْلِ حِمَصٍ، مِنْ أَصْحَابِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَبْعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: كَيْفَ تَقْضِي إِذَا عَرَضَ لَكَ قِضَاءٌ؟ قَالَ: أَقْضِي بِكِتَابِ اللَّهِ، قَالَ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ: فَبِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

قَالَ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ أَجْتَهُدُ رَأْيِي.^۱

مردمانی از اهالی حمص که از اصحاب معاذ بن جبل بودند، گفتند: پیامبر خدا ﷺ هنگام فرستادن معاذ به یمن به او فرمود: چنانچه خواهی میان آنان قضاوت و داوری کنی، بر چه اساسی این کار را انجام می‌دهی؟ معاذ گفت: بر اساس کتاب خدا. حضرت فرمود: اگر در آن چیزی نباشد چه؟ معاذ گفت: بر اساس سنت رسول خدا ﷺ. حضرت فرمود: اگر در آن نیز چیزی نباشد، آنگاه چه می‌کنی؟ معاذ گفت: بر اساس نظر شخصی خود قضاوت می‌کنم.

(ب) نسائی در سنن خود گوید: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عُمَارَةَ هُوَ ابْنُ عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: أَكْثَرُوا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: إِنَّهُ قَدْ آتَى عَلَيْنَا زَمَانٌ وَلَسْنَا نَقْضِي، وَلَسْنَا هُنَالِكَ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدَّرَ عَلَيْنَا أَنْ بَلَّغْنَا مَا تَرَوْنَ، فَمَنْ عَرَضَ لَهُ مِنْكُمْ قِضَاءٌ بَعْدَ الْيَوْمِ، فَلْيَقْضِ بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ جَاءَ أَمْرٌ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَلْيَقْضِ بِمَا قَضَى بِهِ نَبِيُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَإِنْ جَاءَ أَمْرٌ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَا قَضَى بِهِ نَبِيُّهُ ﷺ، فَلْيَقْضِ بِمَا قَضَى بِهِ الصَّالِحُونَ، فَإِنْ جَاءَ أَمْرٌ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَا قَضَى بِهِ نَبِيُّهُ ﷺ، وَلَا قَضَى بِهِ الصَّالِحُونَ، فَلْيَجْتَهُدْ رَأْيَهُ، وَلَا يَقُولُ: إِنِّي أَخَافُ، وَإِنِّي أَخَافُ، فَإِنَّ الْحَلَالَ بَيْنَ، وَالْحَرَامَ بَيْنَ، وَبَيْنَ ذَلِكَ أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ، فَدَعُ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ.^۲

۱. سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۰۳.

۲. سنن نسائی، ج ۸، ص ۲۳۰، ح ۵۳۷۹.

عبدالرحمن بن یزید گوید: روزی به عبدالله بن مسعود افراد زیادی مراجعه کردند. پس گفت: زمانی طولانی گذشته که ما حکمی نمی‌دهیم چرا که اهل آن نبودیم و چیزی نمی‌دانستیم. سپس پروردگار مقدر نمود که آنچه می‌دانیم را ابلاغ کنیم. پس کسی که قضاوتی به او روی آورد، پس به آنچه در کتاب خدا هست حکم کند. اگر در کتاب خدا نبود، به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده حکم کند و اگر موضوعی به او روی آورد که حکم آن را در کتاب خدا و قضاوت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌بیند، پس به آنچه صالحان بدان حکم کرده‌اند حکم کند و اگر امری به او روی آورد که نه در کتاب خدا بود و نه در قضاوت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صالحان، اجتهاد به رأی کند و نگوید که من می‌ترسم، چرا که حلال و حرام مشخص است و بین آن دو شبهاتی وجود دارد، پس باید آنچه را تردید دارد رها کند و به آنچه شک ندارد قضاوت نماید.

قابل ذکر آنکه اجتهاد به معنای مذکور که همان ابداع رأی و نظر شخصی به وسیله قیاس و امثال آن است در فقه شیعه باطل شمرده شده و اصحاب نیز از همان صدر نخستین کتاب‌هایی را در مردود بودن آن تألیف یا تصنیف نموده‌اند که نمونه‌هایی از آن در زیر می‌آید.

نجاشی در ترجمه رجال زیر آورده است:

الف) در مورد عبدالله بن عبدالرحمن الزبیری گوید: له کتاب فی الإمامة، و کتاب سہاء کتاب الاستفادۃ فی الطعون علی الأوائل والرد علی أصحاب الاجتهاد والقیاس.^۱ او کتابی در موضوع امامت دارد و قسمتی از این کتاب در مبحث مردود بودن اجتهاد و قیاس است.

ب) در مورد هلال بن ابراهیم گوید: أبو الفتح، الدلفی الوراق.

۱. رجال النجاشی، ص ۲۲۰، رقم ۵۷۵.

رجل لا بأس به. سمع الحديث وكان ثقة. له كتاب الرد على من رد آثار الرسول واعتمد نتائج العقول.^۱ اشکالی در او نیست و موثق می‌باشد، او کتابی در ردّ کسانی که آثار و احادیث پیامبر ﷺ را قبول نمی‌کنند و بر نتایج عقلی - قیاس - تکیه دارند، نوشته است.

ج) در مورد اسماعیل بن علی بن اسحاق گوید: ابن أبي سهل بن نوبخت، كان شيخ المتكلمين من أصحابنا وغيرهم، له جلاله في الدنيا والدين يجري مجرى الوزراء في جلاله الكتاب. صنف كتبا كثيرة منها كتاب... كتاب النقض على عيسى بن أبان في الاجتهاد.^۲ او فرزند ابی سهل بن نوبخت بوده و شیخ متکلمان اصحاب ما و دیگران است. منصب دنیوی و مقام دینی دارد. او کتب زیادی را تصنیف کرده است. یکی از کتابهای او «نقض بر عیسی بن ابان»^۳ نام دارد که در موضوع ردّ

۲. رجال النجاشي، ص ۴۴۰، رقم ۱۱۶۸.

۲. رجال النجاشي، ص ۳۲، رقم ۶۸.

۳. ابوموسی عیسی بن ابان بن صدقه بن عدی بغدادی، وی همدم و شاگرد فقهی محمد بن حسن شیبانی بود. از اسماعیل بن جعفر هشیم، یحیی بن زکریا بن ابی زائده و محمد بن حسن روایت نموده، چنان‌که حسن بن سلام سواق از وی روایت کرده است. ابوموسی اهل فسا و از فقهای حنفی مذهب بود و در اجرای احکام شتاب داشت. گویند که از محمد بن حسن مقدار کمی آموخته و در مجلس ابویوسف حاضر نمی‌شد و حدیث‌هایی را که در ردّ شافعی آورده، از کتاب سفیان بن سحبان گرفته است. ابوموسی در زمان منصور (خلافت ۱۳۶-۱۵۸ق) مواجب ماموران مالیات را برعهده داشت. از جانب یحیی بن اکثم برای مدتی بر قضاوت لشکر مهدی عباسی (خلافت ۱۵۸-۱۶۹ق) گمارده شد و پس از آن عهده‌دار امر قضاوت در بصره گردید و تا هنگام مرگ بر این سمت باقی بود. گفته‌اند که ابوموسی فردی عفیف، سخاوتمند و زبباروی بود. کتاب‌های الحجج، الجامع، اجتهاد الرأی، خبر الواحد، اثبات القیاس، العلل، الشهادات،

اجتهاد رأی و قیاس می‌باشد.

د) نجاشی در مورد شیخ مفید قدس سره گوید: محمد بن محمد بن نعمان ابن عبدالسلام بن جابر بن نعمان بن سعید بن جبیر بن وهیب بن هلال ابن اوس بن سعید بن سنان بن عبد الدار بن الریان بن قطر بن زیاد بن الحارث ابن مالک بن ربیعة بن کعب بن الحارث بن کعب بن علة بن خلد ابن مالک ابن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبأ ابن یشجب ابن یعرب بن قحطان شیخنا و استاذنا رضی الله عنه. فضله أشهر من أن یوصف فی الفقه و الکلام و الروایة و الثقة و العلم. له کتب: ... النقض علی ابن الجنید فی اجتهاد الرأی.^۱ نجاشی پس از ذکر نسب شیخ مفید قدس سره می‌نویسد: او شیخ و استاد ما بود که خداوند از او خشنود باشد و رضوان الهی بر او باد. جایگاه و فضل او در فقه و کلام و روایت و توثیق و علم برتر از توصیف است. او دارای کتابهای متعددی است [من جمله کتاب] النقض علی ابن الجنید فی اجتهاد الرأی.

لذا شیخ قدس سره مفید کتابی در ردّ بر ابن جنید اسکافی [استاد خویش] نوشته‌اند که در نفی اجتهاد رأی و قیاس است.

علاوه بر موارد مذکور، موارد دیگری نیز وجود دارد و البته در ابواب مختلف فقه ادله‌ای بر بطلان این اجتهاد به معنای قیاس و مانند آن ذکر شده که در زیر می‌آید.

الف) شیخ طوسی قدس سره در کتاب *العده* می‌گوید: و أمّا القیاس و

الحجة الصغیره و المسائل اثر وی می‌باشد. او در سال ۲۲۱ق در بصره درگذشت. (دائرة المعارف مؤلفان اسلامی، ج ۱، ص ۵۹۲).
۱. رجال النجاشی، ص ۴۰۲، رقم ۱۰۶۷.

الاجتهاد فعندنا أئمة ليسا بدليلين، بل محظور استعمالهما.^۱ قیاس و اجتهاد رأی در نزد ما به عنوان دلیل محسوب نمی‌شوند بلکه استعمال و استفاده از آن دو دارای اشکال بوده و مورد منع قرار گرفته است.

ب) شیخ طوسی قدس سره در کتاب *الخلافا* می‌گوید: فقد ثبت عندنا أن الحق في واحد، وإن القول بالقياس والاجتهاد باطل.^۲ در نزد ما ثابت شده که نظر صحیح یکی بیشتر نیست و قول به قیاس و اجتهاد رأی مردود و غیر قابل پذیرش است.

ج) ابن ادريس قدس سره در کتاب *السرائر* گوید: ولا ترجیح بغير ذلك عند أصحابنا، والقياس والاستحسان والاجتهاد باطل عندنا.^۳ در نزد اصحاب ما ترجیحی غیر از آنچه گذشت، نیست و قیاس و استحسان و اجتهاد در پیش ما باطل می‌باشد.

د) شیخ اسدالله تستری در کتاب *كشف القناع عن وجه حجية الإجماع* گوید: و حکى غيره في مواضع متفرقة عن جماعه من اساطينهم العمل بالرأي و القياس احياناً و فيهم من الاوائل مثل يونس بن عبد الرحمن و الفضل بن شاذان و غيرهم و لم يثبت غير ذلك فقد تبعهم ابن جنيد من قدماء فقهاءنا الذين ادركوا الغيبتين و قال الشيخ الصدوق هذا مما زلّ قدمه عن الطريق المستقيم و هذا سبيل من يقيس.^۴ و غير او [شیخ صدوق قدس سره] در مواضع مختلفی از جماعتی از بزرگان و ارکان علمیشان

۱. العدة، ج ۶، ص ۲۱۵.

۲. الخلافا، ج ۶، ص ۲۱۵.

۳. کتاب السرائر، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴. كشف القناع، ص ۸۳.

حکایت کرده که آنان گاهی بر اساس نظر خود و قیاس عمل می‌کردند و در بین اصحاب گذشته و راویان نخستین افرادی مانند یونس بن عبدالرحمن و فضل بن شاذان و برخی دیگر مرتکب همین کار شدند. و چیزی غیر از آنچه گذشت برای ما ثابت نشده است. برخی از قدمای فقهاء مانند ابن جنید که هر دو غیبت صغری و کبری را درک کرده اند نیز از ایشان پیروی نمودند. شیخ صدوق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌گوید: این مورد یکی از جاهایی است که قدمش از روش صحیح لغزیده و البته همان روش کسانی است که قائل به قیاس می‌باشند.

بنابراین در برهه‌ای از زمان در قرون دوم و سوم و چهارم بعضی از اصحاب ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به اجتهادی که به معنای قیاس باشد، مبتلا شده‌اند. شیخ طوسی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نیز بیانی را از یونس بن عبدالرحمن در بحث میراث نقل می‌کند و پس از آن می‌گوید: بَلْ إِنَّمَا قَالُوهُ لِضَرْبٍ مِنَ الْإِعْتِبَارِ وَ ذَلِكَ عِنْدَنَا مُطَّرَحٌ [مَطَّرَحٌ] بِالْإِجْمَاعِ.^۱ یونس و دیگران که معتقد به این مطلب می‌باشند در واقع برای اثبات آن از طرف خود چیزی تراشیده‌اند که در نزد ما اجماعاً مطروح و باطل است.

ناگفته نماند که شیعیان اخباری با اخذ معنای اجتهاد در قیاس و استحسان و مواردی از این دست - که در مذهب ما مورد نفی و مذمت قرار گرفته است - منکر اجتهاد شده‌اند و این در حالی است که فقهاء و مجتهدان و اصولیان شیعی در طریق استنباط حکم شرعی هرگز از قیاس استفاده نمی‌کنند.

معنای دوم: استنباط حکم بر اساس تفکر در ادله شرعی

این معنا از زمان محقق حلی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ رایج گردیده است و عبارت از

۱. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۳۶۴.

استنباط احکام شرعی به وسیله کاربرد نظر و دقت در ادله شرعی است.^۱

در برخی موارد مانند تقویم - ارزش‌گذاری بر چیزی - یا تشخیص مدعیان اجتهاد از مجتهد حقیقی یا تعیین اعلی، نظر اهل خبره حجت است لکن این در حالی است که اعتماد ایشان بر نظر و حدس و جمع بین قرائن بوده که امکان خطا یا اصابت به واقع در آن وجود دارد. لذا مجتهد نیز چنین است، چرا که او حکم شرعی را از روی ادله با اعمال نظر و جمع قرائن استنباط می‌کند و صرفاً ضروریات و قطعیات فقه از آن خارج است مانند؛ رکعات نماز یا وجوب روزه ماه مبارک رمضان یا حج در ماه ذی الحجه و غیره.

محقق حلی رحمته الله علیه از فقهای قرن هفتم در تعریف اجتهاد می‌فرماید: وهو في عرف الفقهاء بذل الجهد في استخراج الأحكام الشرعية، و بهذا الاعتبار يكون استخراج الاحكام من أدلة الشرع اجتهاداً، لأنها (تبتني) على اعتبارات نظرية ليست مستفادة من ظواهر النصوص في الأكثر، وسواء كان ذلك الدليل قياساً أو غيره، فيكون القياس على هذا التقرير أحد أقسام الاجتهاد.^۲

معنای اجتهاد در عرف فقهاء عبارت از تلاش برای استخراج احکام شرعی است و بنابراین معنا، استخراج احکام از روی ادله شرع اجتهاد نامیده می‌شود چرا که مبتنی بر اعتبارات فکری و نظری است که غالباً قابل استنباط از ظاهر نصوص و ادله نمی‌باشد هر چند که آن ادله عبارت از قیاس یا غیر آن باشد، بنابراین قیاس نیز بر اساس این تقریر

۱. معارج الاصول، ص ۱۷۹.

۲. معارج الاصول، ص ۱۷۹.

یکی از اقسام اجتهاد است.

ایشان پس از توضیحاتی می‌فرماید: الاحکام إمّا أن تكون مستفادَةً من ظواهر النصوص المعلومة على القطع، والمصیب فیها واحد، والمخطئ لا يعدّر، وذلك ما يكون المعتقد فيه لا [یتغیر] بتغیر المصالح. وإمّا أن تفتقر إلى اجتهاد ونظر، ويجوز اختلافه باختلاف المصالح، فإنه يجب على المجتهد استفراغ الوسع فيه، فان أخطأ لم يكن مأثوماً، ويدل على وضع الاثم عنه وجوه: أحدها: انه مع استفراغ الوسع يتحقق العذر، فلا يتحقق الاثم.^۱

احکام الهی گاهی مستفاد از ظواهر نصوصی‌اند که قطعاً معلوم می‌باشند، لذا نظر صحیح در آن، صرفاً یکی است و کسی که در آن خطا کند معذور نیست چرا که اعتقاد بر آنست که آنها حتی با تغییر مصالح هیچ تغییری نمی‌کنند بلکه همیشه ثابتند. گاهی نیز رسیدن به احکام احتیاج به اجتهاد و تفکر دارد، پس اگر مجتهد خطائی در آن نماید، گناهکار نیست. دلایلی بر رفع گناه از او وجود دارد که نخستینش آنست که او با وجود استفراغ وسع و نهایت تلاشش برای استنباط احکام معذور محسوب می‌شود، لذا گناهی در حقیقت ثابت نیست.

بنابراین اجتهادی که نیاز به تفکر و نظر دارد گاهی مُصیب به واقع و گاهی مورد خطا قرار می‌گیرد که امری طبیعی است و مجتهد در این صورت معذور می‌باشد.

تعریف مذکور را علامه حلی رحمته الله علیه نیز در بعضی از کتبشان آورده‌اند و به عنوان نمونه می‌فرمایند: الاجتهاد: هو استفراغ الوسع في النظر، فيما هو من المسائل الظنية الشرعية، على وجه لا زيادة فيه.^۲ اجتهاد به معنای

۱. معارج الاصول، ص ۱۸۱.

۲. مبادی الوصول، ص ۲۴۰.

استفراغ وُسع و نهایتِ تلاشِ فکری در مسائلِ ظنّی شرعی می‌باشد به گونه‌ای که زیاده‌ای در آن نیست.

اشکال و پاسخ

برخی اخباریان در اشکالی گفته‌اند: از آنجایی که در تعریف اجتهاد از کلمهٔ ظن و گمان استفاده شده است، پس مورد نقد می‌باشد و این معنا اعتباری ندارد چرا که مفید علم نیست.

در پاسخ باید گفت: این اشکال وارد نیست چرا که مقصود از ظن در اینجا، در مقابل علم نیست. بلکه مراد آن است که استنباط، نوعی عملیات و فرایند نظری است. همهٔ علوم عقلی و تجربی بر اساس نظر و تفکر بنا شده‌اند، چنانچه در علم فلسفه و پزشکی و اقتصاد و سیاست و دیگر علوم چنین است و البته در مسائل آنها نیز اختلافِ نظر وجود دارد چرا که ملاک آنها بر مبنای اعلامِ نظر و کارشناسانه است.

لذا مقصود از ظن در تعریف اجتهاد، معنایی نیست که در مقابل علم و متنافی با آن باشد، بلکه همان مبنایی که در علم رجال یا اصول اتخاذ می‌شود در استنباطِ احکام شرعی اثرگذار است و از این روی در استنباطِ مجتهدان اختلافِ آراء وجود دارد چرا که مبنای آنان مختلف است و در نتیجه خروجی فتوا نیز متفاوت می‌گردد.

لکن در چیزهایی که بالعیان و مشاهده است اختلافی وجود ندارد، چرا که اساساً اعمالِ نظر در آن دخالت ندارد و این مطلب که گفته‌اند: ظنّیة الطريق لا ینافی قطعیة الحکم؛ یعنی اگر طریق استنباط ظنّی باشد منافاتی با قطعی بودن حکم ندارد، از همین جهت است. هر چند که باید گفت: از بین نظرات مختلف، صرفاً یکی به واقع اصابت نموده است. بنابراین اشکال اخباریان وارد نمی‌باشد.

بیان صاحب وسائل رحمته و نقد آن

شیخ حر رحمته در وسائل می‌فرماید: فإن قلت: لا مفرّ للأخبارین عن العمل بالظنّ، و ذلك: أنّ الحديث و إن علم و روده عن المعصوم، بالقرائن المذكورة، و نحوها: قد یحتمل التّقیة و قد تكون دلالتّه ظنیّة^۱

اگر گفته شود که راه گریزی برای اخباریان از عمل به ظن وجود ندارد چرا که هر چند از روی قرائن و مانند آن می‌دانیم که احادیث از معصومین علیهم السلام وارد شده‌اند، لکن احتمال تقیّه در آنها وجود دارد و لذا دلالتشان نیز ظنی خواهد بود و اخباری نیز به ظن عمل نموده است.

صاحب وسائل رحمته در ادامه و پاسخ می‌فرماید: قلت: أمّا احتمال التّقیة: فلا یضّرّ، ما لم یعلم ذلك بقرائن، مع وجود المعارض الراجح. مع أنه قد ورد النص بجواز العمل بذلك، كما مر، و تقدّم وجهه و المعتبر من العلم هنا العلم بحکم الله فی الواقع، أو العلم بحکم ورد عنهم علیهم السلام و أمّا ظنیة الدلالة: فمدفوع بأن دلالة أكثر الأحادیث قد صارت قطعیة، بمعونة القرائن اللفظیة، و المعنویة، و السؤال، و الجواب، و تعاضد الأحادیث، و تعدّد النصوص، و غیر ذلك. و علی تقدیر ضعف الدلالة، و عدم الوثوق بها یتعیّن عندهم التوقّف، و الاحتیاط. علی أن العلم حاصل بوجوب العمل بهذه الأخبار، لما مرّ، فكون الدلالة فی بعضها ظاهرة واضحة: كاف، و إن بقى احتمال ضعيف. و الظن حیثئذ لیس هو مناط العمل، بل العلم بأنّ مأمورون بالعمل بها.^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۶۹، الفائدة العاشرة.

۲. وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۶۹، الفائدة العاشرة.

در پاسخ از اشکال گفته می‌شود که احتمال تقیّه ضرری ندارد، چرا که آن در هر جایی وارد نمی‌شود بلکه در موارد تعارض جریان دارد و دلالت روایات هم، اکثراً با کمک قرائن قطعیّه لفظی یا معنوی یا تعدّد نصوص و مانند آن قطعی و یقینی می‌گردند. بنابراین اشکال ظنی بودن دلالت روایت قابل پاسخ می‌باشد.

در نقد بیان ایشان می‌گوییم: این پاسخ ناتمام است چرا که احتمال تقیّه صرفاً در روایات متعارض وجود ندارد بلکه در غیر آنها هم چنین احتمالی راه می‌یابد.

به عنوان نمونه در روایت زیر آمده است؛ وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ بِالْحِيرَةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الصِّيَامِ الْيَوْمَ فَقُلْتُ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ صُمْتَ صُمْنَا وَإِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا فَقَالَ يَا غَلَامُ عَلِيٌّ بِالْمَائِدَةِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ اللَّهُ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَكَانَ إِفْطَارِي يَوْمًا وَ قِضَاؤُهُ أَيْسَرَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي وَ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ.^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: در حیره نزد ابوالعبّاس سفّاح رفتم. او گفت نظرت در مورد روزه امروز چیست؟ گفتم این به عهده امام [حاکم] است. اگر روزه بگیری روزه می‌گیریم و اگر افطار کنی افطار می‌کنیم. ابو العبّاس گفت: ای غلام! برایم غذا بیاور. فرمود: من با او همراهی کرده و غذا خوردم، با اینکه به خداوند سوگند! می‌دانستم آن روز یکی از روزهای ماه رمضان بود. اما یک روز روزه خوردن در

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۳۲، ح ۵، باب ۵۷، ابواب ما یمسک عنه الضائم.

ماه رمضان و به‌جا آوردن قضای آن، برایم آسان‌تر از آن بود که گردنم زده شود و دیگر خداوند پرستش نشود.

از جهت دیگر نیز وجه اینکه وجود قرائن موجب قطعیت دلالت روایات شود نیز قابل پذیرش نیست، چرا که وجود بسیار زیاد نسخه‌های دیگر و نسخ بدل از روایات، این معنا و پاسخ را نفی می‌کند. چنانچه محدث بحرانی قدس سره نسبت به روایات وارده در تهذیب شیخ طوسی قدس سره می‌گوید: هیچ روایتی در آن نیست مگر آنکه دارای خلط سندی یا متنی می‌باشد^۱ و نیز بعضی از اخباریان کتابی در اختلاف بین روایات تالیف نموده‌اند که در این صورت خروجی آن قطع به حکم شرعی نمی‌شود، لذا اشکال اخباریان بر اصولیان به خودشان بازمی‌گردد.

بنابراین مراد از ظنّ در تعریف اجتهاد به معنای نظری بودن طریق استنباط و اعمال نظر در حکم شرعی است و به معنای گمان داشتن به حکم نخواهد بود بلکه حکم صادره قطعی است، چنانچه در همه علوم نظری این روش وجود دارد. لذا طریق و استنباط حکم هرچند ظنی است، ولی حکمی که صادر می‌شود قطعی می‌باشد و البته اینکه آیا این حکم مطابق با واقع باشد یا نه، بحث دیگری است.

معنای سوم: نوعی ملکهٔ نفسانی بر استنباط حکم

محقق خراسانی قدس سره در معنای اجتهاد می‌گوید: عن الحاجبي و العلامة استفراغ الوسع في تحصيل الظنّ بالحكم الشرعي و عن غيرهما^۲ ملکهٔ یقتدر بها علی استنباط الحكم الشرعي الفرعي من الأصل فعلاً او

۱. الحدائق الناظرة، ج ۲۴، ص ۵۱۸.

۲. زبدة الاصول، ص ۴۰۷.

قُوَّةٌ قَرِيبَةٌ.^۱

از دیدگاه حاجبی^۲ و علامه^۳ اجتهاد عبارتست از اینکه انسان تمام وسع خویش را در طبق اخلاص نهاده و در جهت به دست آوردن ظنّ و گمان به حکم شرعی بذل نماید. به نظر شیخ بهائی^۴ عبارتست از ملکهٔ نفسانیته‌ای که با آن انسان قدرت پیدا می‌کند بر استنباط حکم شرعی فرعی از اصل (منابع و مدارک احکام) حال این استنباط بالفعل باشد یا بالقوه‌ای که نزدیک به فعلیت است.

محقق خراسانی^۵ در ادامه می‌فرماید: با این تعریف نزاع بین اصولی و اخباری برداشته می‌شود چرا که هر دو در پی رسیدن به حکم شرعی‌اند.

اشکال

باید گفت: تعریف ایشان نزاع را برطرف نمی‌کند، چرا که نزاع قدیمی بوده و با تعریف جدید قابل رفع نیست. از طرفی هم تعریف اجتهاد به معنای آن چیزی که محقق خراسانی^۶ معتقدند، نمی‌باشد بلکه اجتهاد به معنای تحصیل و استنباط حکم شرعی و تعیین وظیفه‌ی فعلیه از ناحیه حجّت است.

بنابراین با توجه به معنای اجتهاد باید گفت: روایاتی که نافی اجتهادند ناظر به معنای نخست - یعنی قیاس و استحسان و سدّ ذرایع - است که هیچ شیعه‌ای آن را نپذیرفته و البته اشکال اخباریان ناظر به همین معنا بوده که قابل پذیرش مجتهدان و اصولیان نیست.

۱. کفایة الاصول، ج ۳، ص ۳۵۳.

۲. شرح مختصر الاصول، ص ۴۶۰.

۳. مبادی الوصول، ص ۲۴۰.

گفتار دوم: معانی تفقه

معنای لغوی

از نظر لغوی و براساس بعضی از معانی، مفهوم تفقه و اجتهاد مترادف یکدیگرند.

توضیح اینکه فقه در لغت به معنای علم و فهم نسبت به چیزی و نیز دانایی و زیرکی آمده است. ابن منظور در لسان العرب در معنای لغوی آن گوید: الْفِقْهُ: الْعِلْمُ بِالشَّيْءِ وَ الْفَهْمُ لَهُ، وَ غَلَبَ عَلَى الْعِلْمِ الدِّينَ لِسَيَادَتِهِ وَ شَرَفِهِ وَ فَضْلِهِ عَلَى سَائِرِ أَنْوَاعِ الْعِلْمِ ... وَ قَالَ عَيْسَى بْنُ عَمْرٍو: قَالَ لِي أَعْرَابِيٌّ شَهِدْتُ عَلَيْكَ بِالْفِقْهِ أَيَّ الْفِطْنَةِ.^۱

فقه به معنای دانستن چیزی و فهمیدن آن است، این معنای برای دانش دین غلبه یافته است چرا که آن سرور دانش ها است و بر آنها برتری دارد. عیسی بن عمر گوید: بادیه‌نشینی را دیدم که گفت: بر تو به فقه گواهی می‌دهم، یعنی بر زیرکی و فطانت تو گواهم.

راغب اصفهانی در مفردات خویش می‌گوید: الْفِقْهُ: هُوَ التَّوَصُّلُ إِلَى عِلْمٍ غَائِبٍ بِعِلْمٍ شَاهِدٍ، فَهُوَ أَخْصَصَ مِنَ الْعِلْمِ. قَالَ تَعَالَى: ﴿فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾^۲، وَ ﴿لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۳، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ، وَ الْفِقْهُ: الْعِلْمُ بِأَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ، يُقَالُ: فَقَّهَ الرَّجُلُ فَقَاهَةً: إِذَا صَارَ فَقِيهًا، وَ فَقَّهَ أَيُّ: فَهَمَ فَقَاهًا، وَ فَقَّهَهُ أَيُّ: فَهَمَهُ، وَ تَفَقَّهَ: إِذَا طَلَبَهُ

۱. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲، ماده فقه.

۲. سوره النساء، آیه ۷۸.

۳. سوره المنافقون، آیه ۷.

فتخصّص به. قال تعالى: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۱.

معنای فقه، از علمی شهودی و حسی به علمی غائب و نامحسوس رسیدن است. واژه فقه اخصّ از علم است، خداوند می‌فرماید: پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟! یا ولی منافقان نمی‌فهمند! و غیر از این آیات. فقه، علم به احکام شریعت است. وقتی گفته شود: فقه الرجل فقهه، وقتی است که شخصی فقیه شود و همچنین فقهه: فقه را فهمید. فقهه: او را فهماند. تفقه: وقتی است که کسی فقه را بخواند و دنبال کند و در آن تخصص یابد. خداوند می‌فرماید: تا در دین، دانش اندوزند و فقیه شوند.

نویسنده تفسیر المنار به نقل از ترمذی در معنای فقه می‌گوید: واستدلّ به علی أنّ الفقه بالشيء هو معرفة باطنه، والوصول إلى أعماقه، فمن لا يعرف من الأمور إلا ظواهرها لا يسمّى فقيهاً، وذكر أصحاب المعاجم أنّ اسم الفقه غلب على علم فروع الشريعة، أي من العبادات والمعاملات، وهو اصطلاح حادث لا يفسّر به ما ورد في الكتاب والسنة من هذه المادة، والتّحقيق أنّهم لم يكونوا يسمّون كلّ من يعرف هذه الفروع فقيهاً.^۳

فقه‌داستن نسبت به چیزی، به معنای شناخت حقیقت و باطن آن و رسیدن به ژرفا و گنه آن چیز است، پس کسی که فقط ظاهر امور را بداند فقیه نامیده نمی‌شود. صاحبان معاجم و کتب لغوی می‌گویند: اسم

۱. سوره التوبة، آیه ۱۲۲.

۲. المفردات، ص ۶۴۲، ماده فقه.

۳. تفسیر المنار، ج ۹، ص ۳۵۲.

فقه، بر دانستن فروع شریعت - عبادات و معاملات - غلبه دارد و این اصطلاحی است که جدید بوده و در کتاب و سنت تفسیری از آن وارد نشده است. تحقیق آن است که ایشان، دانای به این فروع شرعی را فقیه نمی‌نامند.

بنابراین از نظر لغوی فقیه به کسی گفته می‌شود که علم به کُنه و ژرفا و باطن چیزی داشته باشد به گونه‌ای که ریشه و بنیان و حقیقت آن را درک نماید.

معانی عرفی و اصطلاحی

واژه فقه در معنای عرف در سه مفهوم زیر استعمال شده است.

(۱) بصیرت در امور دین

از آنجایی که دین مجموعه‌ای از معارف الهی و احکام و اخلاق اسلامی را در بر می‌گیرد لذا کسی که در این امور دارای بصیرت باشد، فقیه نامیده می‌شود.

ملا صالح مازندرانی از شیخ بهائی قده در معنای فقه چنین می‌گوید: قال شیخ العارفين بهاء الملة و الدين: ليس المراد بالفقه الفهم و لا العلم بالأحكام الشرعية العملية عن أدلتها التفصيلية فإنه معنى مستحدث بل المراد به البصيرة في أمر الدين و الفقه أكثر ما يأتي في الحديث بهذا المعنى و الفقيه هو صاحب هذه البصيرة و إليها أشار النبي صلى الله عليه وآله بقوله «لا يفقه العبد كل الفقه حتى يمقت الناس في ذات الله و يرى للقرآن وجوها كثيرة ثم يقبل على نفسه فيكون لها أشد مقتاً»^۱.

۱. احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۲.

فقه به معنای فهمیدن یا علم به احکام شرعی عملی از روی ادله تفصیلی نیست؛ چرا که آن، معنایی مستحدث و جدید است. بلکه معنای فقه، بصیرت در امر دین می‌باشد که در اکثر احادیث بر همین معنا به کار رفته و فقیه صاحب چنین بصیرتی در دین است و البته فرمایش پیامبر خدا ﷺ نیز بر این معنا دلالت دارد؛ آنجایی که فرمودند: آدمی فقیه تمام عیار نباشد، مگر آن‌گاه که خشم و کینش با مردم برای خداوند باشد و برای قرآن وجوه زیادی را معتقد باشد و مگر آن‌گاه که احدی نزد او منفورتر از نفس خودش، نباشد.

فیض کاشانی قدس سره در کتاب وافی در شرح خبری از علی بن ابی حمزه بطائنی^۲ می‌گوید: تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ حَصَلُوا لِأَنْفُسِكُمُ البصيرة في علم الدين، و الفقه أكثر ما يستعمل في القرآن و الحديث يكون بهذا المعنى و الفقيه هو صاحب هذه البصيرة.^۳

در دین تفقه کنید تا برایتان بصیرت و آگاهی در آن حاصل شود. بیشترین استعمال این کلمه در آیات و احادیث در همین معنا می‌باشد و فقیه به کسی گویند که دارای چنین بصیرتی باشد.

نمونه‌هایی از روایاتی که لفظ فقه در آنها به معنای بصیرت دینی استعمال شده، چنین است.

۱. شرح الکافی (الاصول و الروضة)، ج ۲، ص ۳۴؛ الاربعون حدیثاً، ج ۱، ص ۷۲.
۲. این خبر در کافی شریف، ج ۱، ص ۳۱، ح ۶۶ چنین است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِي إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ (لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) و آیه شریفه در سوره توبه، آیه ۱۲۲ می‌باشد.
۳. الوافی، ج ۱، ص ۱۲۸.

الف) صحیحہ حلبی

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ
عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ قَالَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ
اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَ لَمْ يَتْرِكْ
الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ أَلَا لَآخِرٍ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ أَلَا لَآخِرٍ فِي
قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَآخِرٍ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى
أَلَا لَآخِرٍ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ أَلَا لَآخِرٍ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا
لَآخِرٍ فِي عِبَادَةٍ لَا فَهْمَ فِيهَا أَلَا لَآخِرٍ فِي نُسُكِ لَا وَرَعَ فِيهِ.^١

امیرالمؤمنین (عليه السلام) فرمود: آیا از آنکه فقیه واقعی است به شما خبر
ندهم؟ او کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و از عذاب
خدا ایمن نسازد و به آنها رخصت گناه ندهد و قرآن را از روی اعراض
ترک نکند و به چیزی دیگر متوجه شود. همانا در علمی که فهم نباشد
خیری نیست، قطعاً در خواندنی که تدبّر نباشد خیری نیست، همانا در
عبادتی که تفکّر نباشد خیری نیست. و در روایت دیگر آمده: یقیناً در
علمی که فهم نباشد خیری نیست. همانا در خواندنی که تدبّر نباشد
خیری نیست. حتماً در عبادتی که فقه نباشد خیری نیست. همانا در
عبادتی که در آن پرهیزکاری نباشد خیری نیست.

ب) خبر ابی حمزه بطنانی

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ

١. الکافی، ج ١، ص ٣٦، ح ٣.